آئین حقیقی / ایران

یک روز با مرزنشینان آذربایجان غربی؛ از ارومیه تا آرارات

اولین مدرسه، آخرین سنگر

محمد مطلق
گزارش نویس

«وقتی آریوبرزن و همراهان او به بالای کوه رسیدند، سپاهیان اسکندر وارد گذرگاه شده بودند. در این زمان آریوبرزن بانگ برآورد: من آریوبرزن فرزند ایرانم/ در آخرین سنگر اینک تنم جانم» پورقلی معلم روستای قوش یا آن طور که راهنمای ما و برخی اهالی می‌گویند گوش، وسط کلاس قدم می‌زند و درس آریوبرزن را ازبر می‌خواند. گوش، درست در کنج گوش چپ گربه و نزدیک به دیوار مرزی ترکیه است، رو به روی آرارات کوچک و آرارات بزرگ که دامنی از ابر تیره پوشیده‌اند و سر در آسمانی آبی دارند؛ جایی که می‌شود چرخش مرز را به چشم دید. سمت راست همان باریکه معروفی است که ترکیه را به نخجوان می‌چسباند؛ یعنی باریکه راه قره‌سو که ۲ کیلومتر عرض و ۱۲ کیلومتر طول دارد و آن طرف خاک دو کیلومتری ترکیه، می‌شود ارمنستان و نخجوان را هم دید. انگار بخواهی در مرز آستارا، روسیه را آن طرف باکو ببینی یا در مرز خسروی کرمانشاه، سوریه و لبنان را آن طرف عراق! پرچم کارخانه ترک در این باریکه، چنان بزرگ و اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد که فکر می‌کنم شاید کارخانه را فقط به خاطر نمایش پرچم ساخته باشند. این سو نه کارخانه‌ای هست و نه پرچمی اما کودکان قوش یا گوش درست در کنج گوش چپ گربه زیر سقفی که با پرچم‌های کوچک تزئین کرده‌اند، داستان آریوبرزن را می‌خوانند. «من آریو برزن فرزند ایرانم/ در آخرین سنگر اینک تنم جانم» آخرین سنگر یا اولین مدرسه؟

اهالی گوش مثل بقیه روستاهای این منطقه کرد جلالی و سنی شافعی هستند اما آنها خود را از بازماندگان قزلباش‌های صفویه می‌دانند. گیج کننده است نه؟ اجازه دهید سفر را از ارومیه آغاز کنیم و برگردیم به گوش. مطمئن هستم بیش از این گیج کننده خواهد بود؛ گیج کننده که نه، مسحور کننده و زیبا مثل قالی هزارنقش ایرانی که تار و پود آن درهم تنیده و هر رنگ و نقش، تنها درمیان نقش‌ها و رنگ‌های دیگر است که معنا می‌یابد و جلوه می‌کند.

از ارومیه که به سمت سلماس حرکت کنید بعد از روستاهای نوشین و شیخ سرمست و قولنجی به روستایی به اسم مغول خواهید رسید که در کنج کوهستان به کوچه‌ای بن‌بست می‌ماند. باغستان‌های ارومیه آرام آرام جای خود را به تاکستان‌های وسیع می‌دهد و نزدیک خوی تبدیل به مزارع بی‌پایان آفتابگردان می‌شود. اگر تابستان به آن حوالی رفته باشید در دریایی مواج از آفتابگردان‌های طلایی غرق خواهید شد. می‌دانم در ارومیه لااقل یک یا دو روستا مغول نشین است اما اینکه نام خود روستا هم مغول باشد برایم تازگی دارد.

کارخانه قند، بیش از ده کشتی بخار، ابر سفید در هوا می‌پراکند و شیشه اتومبیل را که پایین بکشی، کامت شیرین می‌شود. پیش از این ارابه‌های مملو از چغندر قند را در میاندوآب دیده‌ام که در میان مزارع و لابه‌لای تپه‌های بزرگ چغندر در حرکتند.

محمد محمودزاده چوپان روستای مغول که خود از کردهای جلالی است، می‌گوید: «من همین روستا دنیا آمده‌ام یادم می‌آید روستای ما یک خانواده مسیحی و حدود ده پانزده خانواده مغول داشت. فرشباف‌های خوبی بودند برای همین هم کار و بارشان در تبریز گرفت و همگی کوچ آنجا؛ حسن آقا، حسین و عباس... آدم‌های خوبی بودند. الان روستا کرد و آذری است و به هر دو زبان کردی و ترکی آذربایجانی حرف می‌زنیم.»

از روستای مغول دست خالی برمی‌گردم اما کمی پیش از رسیدن به مغول در روستای قولنجی، برای اولین بار با پدیده ترک زبان سنی مذهب آشنا می‌شوم. می‌گویند روستاهای زیادی این اطراف آذری سنی هستند که نیمی از آنها شافعی و نیمی حنفی‌اند. وارد دهیاری قولنجی می‌شوم و از کنار گریدر جاده بازکنی و یکی دو نیسان توی حیاط، راهم را می‌کشم سمت دفتر و از همان پشت پنجره با الناز مولایی یکی از کارکنان دفتر حرف می‌زنم. الناز آذری سنی است؛ پدرش شافعی و مادرش حنفی مذهب هستند: «روستای ما ترک زبان شیعه هم دارد و همین طور کرد سنی که مذهب آنها شافعی است. اما راستش را بخواهید من تا به حال از کسی نشنیده‌ام بگوید فلانی سنی است یا شیعه، کرد یا ترک. عزا و عروسی ما یکی است. قولنجی متحدترین نقطه ایران است.»

مصطفی را کنار جاده می‌بینم مردی ۴۰ ساله در انتظار اتومبیلی که او را به ارومیه برساند. می‌گوید کارگر بتون‌سازی‌ام می‌روم سر کار. مصطفی کرد شِکاک و شافعی است. شِکاک‌ها، جلالی‌ها و هرکی‌ها شاخه‌هایی از کردی کرمانج یا شمال هستند که زبانی متفاوت با سوران‌های جنوب استان دارند. البته آذربایجان غربی در شاهین دژ، کرد شیعه چاردالولی نیز دارد که زبانشان شاخه‌ای از کردی جنوب یا کلهر محسوب می‌شود. بنابراین آذربایجان غربی تنها نقطه جهان است که هر سه زبان کردی کلهر یا جنوب، سوران یا میانه و کرمانج یا شمال را با گویش‌ها و طوایف مختلفی از هرکدام در خود جای داده است. کردهای ترکیه که تقریباً جمعیتی دوبرابر کردهای جهان دارند و همین طور کردهای سوریه، ارمنستان و نخجوان فقط به زبان شمالی حرف می‌زنند اما در ایران و عراق هر سه زبان متداول است و در آذربایجان غربی همه اینها یکجا و باهم. گیج کننده است؟ گیج کننده‌تر اینکه اطراف قولنجی و قوشجی و روستاهای دور و بر می‌توانید کلیسا و قبرستان آسوری هم ببابید.

مصطفی می‌گوید در قولنجی کرد شکاک حنفی هم داریم. باور کنید این را اولین بار است که می‌شنوم: «خدای ناکرده اگر همسایه‌ات بمیرد، می‌گویی زبانش ترکی بود یا کردی؟ سنی بود یا شیعه؟ حنفی یا شافعی؟ این چیزها اینجا معنی ندارد.» راست می‌گوید سؤال من آنقدر برای اهالی بی‌معنی است که وقتی از زنی می‌پرسم کردی یا ترک؟ می‌گوید نمی‌دانم.

وقتی با حیرت سوار ماشین می‌شوم و چند دقیقه ساکت می‌مانم، علی حیدری راهنمای میراث فرهنگی می‌گوید چرا تعجب می‌کنی برادر؟ همین حالا ما سه نفر که توی ماشین نشسته‌ایم، کجایی هستیم؟ من اهل ارومیه هستم و زبانم ترکی آذربایجانی است و همسرم کرد مهاباد، شما خودت کردستان دنیا آمده‌ای و مادرت گروسی است و پدرت شاهسون زنجان، آقا آذین هم پدرشان تبریزی و مادرشان سنندجی است. قولنجی را ول کن، حی و حاضر تکلیف ما سه نفر را روشن کن. حالا می‌توانی قسم بخوری سه نسل قبل، آبا و اجداد شما از گیلان یا خراسان به زنجان و کردستان نرفته‌اند؟ بچه تو که تهران دنیا آمده و فارسی حرف می‌زند کجایی است؟

دارم فکر می‌کنم خانواده ایران در طول هزاره‌ها چه رشد عجیبی داشته است؛ یک قبض و بسط همزمان، مثل قلبی تپنده. خانواده همچنان که بزرگ می‌شود، فرزندان بار دیگر درهم تنیده می‌شوند؛ وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت. از هر راهی که می‌روم باز به قالی ایرانی می‌رسم که در آن هیچ کدام از گل‌ها به تنهایی قالی نیستند و قالی هم بدون تک تک گل‌ها بی‌معنی است؛ چیزی شبیه سیمرغ، سی مرغ.

> مونا، مونیکا، آیدین، آتیلا و اَوین می‌خواهند معلم شوند و اسما، رامتین، افسانه و الیکا پزشک. در این بین ملیسا کوچولو که پایه دوم است و نازنین و سما می‌خواهند همزمان هم معلم شوند هم دکتر. همه ماسک به صورت دارند اما نه آنقدر که بتواند چهره زیبا و چشم‌های هوشیارشان را پنهان کند. گوش گربه را دور می‌زنم، بچه‌ها فریاد می‌کشند: من آریوبرزن فرزند ایرانم/ در آخرین سنگر اینک تنم جانم

هرچه به پلدشت نزدیک‌تر می‌شویم، خاک، جای خود را به رگ‌های سیاه سنگ می‌دهد تا اینکه درست نزدیکی گوش و دامنه‌های آرارات، این گدازه‌های خاموش آتشفشان، یکسره زمین را فرش می‌کند و اینجا و آنجا آب می‌جوشد و برکه‌های آبی آبی در دل سنگفرش سیاه زمین چنان تماشایی است که هوش از سر آدمی می‌رود. اینجا خانه‌های روستایی را از همین سنگ سیاه می‌سازند. البته چنان منظم و به قاعده که انگار کارخانه‌ای همه آنها را به یک اندازه تراشیده و صاف و صیقلی کرده است. مرز نخجوان را که رد می‌کنیم، آرام آرام ارس هم فاصله می‌گیرد. دیگر خبری از کشاورزی نیست و شغل اهالی منطقه که یکسره کرد جلالی‌اند، دامداری است. بزرگ‌ترین مشکل‌شان هم شن‌های روانی است که خیلی‌ها را مجبور به کوچ کرده است.

در روستای بهلول کندی بساط عروسی گرم است. می‌ایستم و گپ و گفتی با اهالی می‌زنم و به داماد که تازه از آرایشگاه برگشته تبریک می‌گویم. راستش را بخواهید از اینکه جلالی‌ها، فارسی را تا این اندازه خوب و مسلط حرف می‌زنند تعجب می‌کنم. تعجب من در مدرسه یک کلاسه گوش یا قوش بیشتر هم می‌شود. نمی‌دانم چرا با روژین دانش‌آموز پایه پنجم ترکی حرف می‌زنم. پورقلی معلمی که هر روز از بازرگان به قوش می‌آید و برمی‌گردد، می‌گوید فارسی حرف بزن. سؤالم را این بار فارسی می‌پرسم. او هم مثل بقیه بچه‌ها دوست دارد آموزگار یا دکتر شود چون روستا نه درمانگاه دارد، نه مدرسه راهنمایی.

مونا، مونیکا، آیدین، آتیلا و اَوین می‌خواهند معلم شوند و اسما، رامتین، افسانه و الیکا پزشک. در این بین ملیسا کوچولو که پایه دوم است و نازنین و سما می‌خواهند همزمان هم معلم شوند هم دکتر. همه ماسک به صورت دارند اما نه آنقدر که بتواند چهره زیبا و چشم‌های هوشیارشان را پنهان کند. گوش گربه را دور می‌زنم، بچه‌ها فریاد می‌کشند: «من آریوبرزن فرزند ایرانم/ در آخرین سنگر اینک تنم جانم»

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۸۴۶

آسان

۹	۷		۶			۴		
		۲	۹				۷	
۶	۳							۹
	۹	۶		۸		۳	۴	
۴			۳		۶			۲
	۱	۳		۷		۵	۹	
۳							۵	۱
	۸				۵	۹		
		۹			۸		۲	۴

متوسط

	۸			۲				
	۴				۳	۶		
۵	۳				۷	۱	۸	
۴	۷				۶			
		۱	۹	۴	۵	۸		
			۷				۶	۴
	۲	۴	۶				۱	۹
		۶	۲			۴		
				۹			۵	

سخت

		۷			۳	۶		
۴			۶	۸				
۱			۴				۵	
۶					۸	۲		
	۱	۴				۷	۳	
		۲	۹					۶
	۸				۴			۷
				۷	۶			۱
		۶	۵			۸		

خیلی سخت

۶					۴			
		۴	۱		۳	۵		
۳			۲				۱	
۴		۵						۲
		۱				۶		
۲						۸		۵
	۴				۵			۳
		۹	۴		۸	۲		
			۳					۹

حل جدول سودوکو شماره ۳۸۴۶

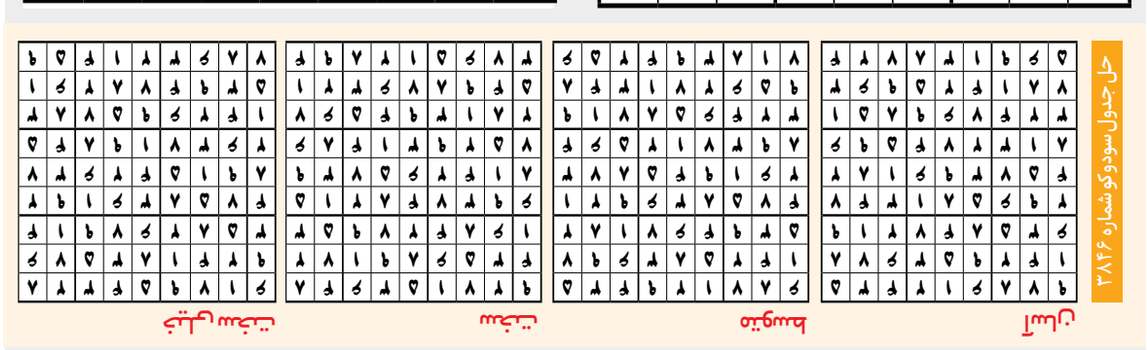

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۸۱۵

جدول عادی

افقی:

۱- ودیعه بانکی- یکی از رشته‌های پرطرفدار ورزشی
۲- منظره- مُقوّم- ایالتی در «امریکا»
۳- واجب و لازِم- مجازات، جزا- پیمان‌ها و قراردادها
۴- نور اول صبح- برج کج داستانی- اکنون
۵- دهن کجی- شهری در استان اصفهان- مخفی شدن به قصد شکار- آب سرمازده
۶- وسیله برش پارچه- مرغ سلیمان- پسوند جست‌وجو
۷- اتومبیل گران- شیب‌ساز- همدستان
۸- تروتازه- قطع سینمایی- ماده درزگیر
۹- ملعون کربلا- واحد پول کاغذی- طولانی‌ترین رشته کوه جهان
۱۰- خس‌خس- ستون دروازه- حریفان
۱۱- زمین آذری- دایر- انگور خشکیده- تلخ
۱۲- نیرو- کمربند طبی- یاری طلب
۱۳- دریچه مشبک رو به حیاط- صلح، آشتی- ماه نو
۱۴- شتر بی کوهان- آبشاری در خلخال در جنوب استان اردبیل- جان خودمانی
۱۵- خالق «تاریخ تمدن»- نبرد و مبارزه

عمودی:

۱- معادل فارسی آن «یارانه» است- غذای ویژه میهمانی
۲- پشت سر هم- مرکز خرید و فروش- گلو
۳- آنچه در سطح چیزی جای گیرد- چراغدان- زینت، زیور
۴- بشر- دعاهای زیر لب
۵- تصدیق عامی- واژه فقدان- فاسد و هدر
۶- بی پرده- شرکت هواپیمایی و دفاعی روسی- دیگ سر گشاد- واحد سطح
۷- خرج زندگی- شکستنی ورزشی- آب فروش
۸- برج «پاریس»- اخبار موبایلی- کشوری در غرب آفریقا
۹- شغل- براندازی- پایگاه و ارزش اجتماعی
۱۰- تیرپیکاندار- واحد سنجش شدت جریان برق- نهی از رفتن- مختصر شاد
۱۱- رها کردن گلوله- متولی وقف- سنگ عصاری
۱۲- مخروبه و منهدم- عجول و دستپاچه
۱۳- واحد پول «چین»- ویروس این روزها- نوازش کننده
۱۴- مرد برفی هیمالیا- یاقوت- همسایه
۱۵- دل در گرو عشق دیگری نهاده است- غرغر و اعتراض

جدول ویژه

افقی:

۱- زحل- اولین سرویس ساخت وبلاگ فارسی
۲- به طور ناگهانی- ابداع و خلق- ایالتی در «امریکا»
۳- جمله دستوری- بخشی از اوستا- نظارت کردن و تفتیش
۴- پرستاری- عددمنفی- خرمافروش
۵- علامت مصدر جعلی- آهوی کوهی- محافظ عینک- قورباغه
۶- حلال رنگ- عنصری غیرفلزی و فراوان- کشور «لهاسا»
۷- عزا- دلفین ماهی- دایی
۸- فتنه‌انگیزی- شایسته- آشکار کردن
۹- دست آموز- روستا- بدجنس در کفش دارد!
۱۰- نشانه فعل استمراری- مناسب و بموقع- مرکز لاریجان آمل
۱۱- ویتامین آفتابی- اثری از «اوگوبتی»- جانور پستاندار وحشی- بیماری ریه
۱۲- قد و بالا- ایزد ایزدان- ریزه کاه
۱۳- مشترک مجله- تألیف کننده- رود «آلمان»
۱۴- منظور- از آثار «مولیر»- مراقب
۱۵- شهری در «ژاپن»- نمای عمارت

عمودی:

۱- عصب کمر- اثر «عطار»
۲- مهم بودن- لباس بچه- تیز
۳- بالا رفتن قیمت‌ها- پیاپی رسیدن- استواری و پایداری
۴- تمرد- نوعی خرس در چین
۵- بوی کهنگی- شهری در استان همدان- کشور آسیایی
۶- نرخ بازاری- قلعه مستحکم- ضد «غلط»- خم پارچه
۷- کارکنان یک اداره- از آنتی ژن‌های خون- مبهوت
۸- نزدیک ترین شهر به قله دماوند- پارچه ای نخی- مسابقه دوچرخه‌سواری
۹- ورزش استخری- غریو- لباس زمستانی
۱۰- شادمان شدن- خاک آرامگاه امامان- فیلسوف آلمانی- سنبل کوهی
۱۱- پنهان شدن برای صید- چانه- پیچش مو
۱۲- قسمی برنج- عضو فعال دفتر روزنامه
۱۳- کشیش متجدد و مترجم انجیل به زبان آلمانی- ظلمانی- ISBN کتاب
۱۴- داروی هوشبری- تارنگار- شرکت طراح پراید
۱۵- یک قند ساده با ارزش غذایی- از توابع ساری

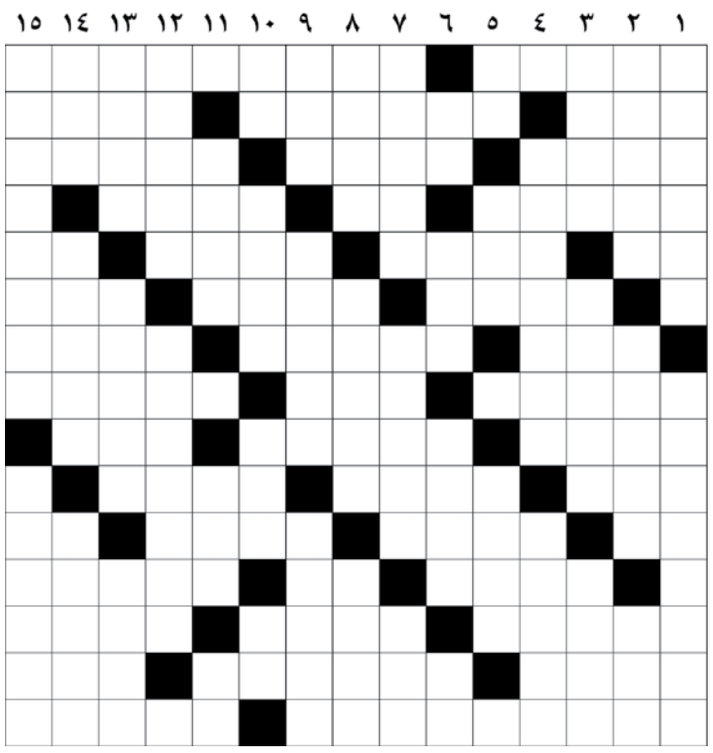

حل جدول عادی شماره ۷۸۱۴

حل جدول ویژه شماره ۷۸۱۴